چهره هفته

آصفی رفتن را تکذیب نکرد

نیلوفر منصوریان

حمیدرضا آصفی یک سال پس از آغاز به کار دولت سیدمحمد خاتمی رئیس جمهوری سابق، سخنگوی وزارت امور خارجه شد. سخنگوی یکی از مهم‌ترین وزارتخانه‌های عصر اصلاحات، یعنی همان زمانی که به دوران تنش‌زدایی ایران در صحنه روابط بین‌الملل شهرت یافت. اما این اولین تجربه حمیدرضا آصفی در قامت یک دیپلمات نبود، او پیش از آن هم مدتی سفیر ایران در آلمان شرقی و در فرانسه بود. با این وجود او سخنگویی را سخت‌ترین کار دنیا و حتی به کار کردن روی میدان مین تشبیه می‌کند. پایان ۸ سال عصر خاتمی پایان دوران سخنگویی حمیدرضا آصفی در وزارت خارجه نبود. او همچنان استوار در این سمت باقی ماند و سکان سخنگویی وزارت خارجه را که از بدو روی کار آمدن دولت جدید دچار تنش‌هایی در عرصه روابط با کشورهای اروپایی شده بود رها نکرد، هرچند که با انتقادهایی از سوی یاران قدیم و حتی خبرنگاران مواجه شد. به این ترتیب حمیدرضا آصفی به یکی از دیپلمات‌هایی تبدیل شد که کار با دولت اصولگرا را نیز تجربه کرد. البته دیپلمات‌های دیگری همچون او نیز تا مدتی به کار خویش در وزارت خارجه و یا به عنوان مسئولان ارشد پرونده هسته‌ای در دولت جدید ادامه دادند، اما به تدریج به جبر زمان از کار برکنار و یا خود کناره‌گیری یا استعفا را برگزیدند. اما حمیدرضا آصفی به رغم «کار کردن روی مین» یک سال با دولت جدید و در کنار وزیر خارجه جدید این دولت یعنی منوچهر متکی فعالیت کرد. حتی بسیاری بر این اعتقاد بودند که او تلاش بسیاری را به هنگام اخذ رای اعتماد منوچهر متکی از مجلس شورای اسلامی از خود نشان داد. او پس از آغاز به کار دولت جدید بارها در پاسخ به این سئوال که می‌رود یا می‌ماند، چنین جواب داد که به محض آنکه جایگزینی برایش تعیین شود خواهد رفت. با این حال یک سال از همکاری او با دولت محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهوری گذشت و این بار شایعه انتصاب او به عنوان سفیر ایران در یکی از کشورهای اروپایی به جای سخنگویی وزارت خارجه مطرح شد. اما آصفی بارها این موضوع را در جمع خبرنگاران رد کرد. اما دیروز سرانجام با بیان اینکه بحث سفارت پیشنهاد وزارت خارجه برای او است، این نکته را نیز تصریح کرد که «فعلاً قرار نیست جایی بروم، اما اگر ضرورتی ایجاد شود به کشورهای اروپایی نخواهم رفت.» بیان این جملات از سوی حمیدرضا آصفی سخنگوی وزارت خارجه روز گذشته زمزمه‌های رفتن او را پس از هشت سال از سمت سخت‌ترین کار دنیا تقویت کرده است. زمزمه‌هایی که از حدود یک ماه پیش چنین شنیده می‌شد. «حمیدرضا آصفی تاکنون دوبار استعفا داده اما استعفایش پذیرفته نشده است.» و یا اینکه «قرار است آصفی به‌عنوان یکی از سفرای ایران منصوب شود.» اما آن چیزی که طی چند هفته اخیر از نگاه تیزبین خبرنگاران حوزه وزارت خارجه که هر یکشنبه برای شنیدن مواضع وزارت خارجه از زبان سخنگویی که هشت سال به او عادت کرده‌اند پنهان نمانده، چهره خسته و البته پاسخ‌های گاه همراه با عصبانیت او است. چهره و عصبانیتی که طی تمامی سال‌هایی که خبرنگاران هر هفته روزهای یکشنبه با او روبه‌رو می‌شوند کمتر از حمیدرضا آصفی سخنگوی وزارت خارجه سراغ دارند. شاید هم رفتن سخنگوی وزارت خارجه ناشی از خستگی هشت سال کار فشرده و قرار گرفتن رودررو با انبوه خبرنگارانی باشد که هر هفته از او سئوال می‌کنند و او به‌رغم دانستن پاسخ آن پرسش‌ها نمی‌تواند پاسخ دهد، چرا که به گفته‌اش هیچ‌گاه به دروغ به پرسشی پاسخ نداده است. به هر تقدیر او دیروز در جمع خبرنگاران پارلمانی بر کناره‌گیری خویش از سخنگویی وزارت امور خارجه تلویحاً صحه گذاشت اگرچه که به گفته‌اش بحث استعفا مطرح نیست. او بر این نظر است که هشت سال سخنگوی وزارت خارجه بودن زمانی طولانی است که در هیچ کجای دنیا نبوده است. حمیدرضا آصفی این جمله را نیز بیان کرد که اگر قرار باشد تغییراتی صورت بگیرد و فرد دیگری به جای او بیاید سر زده نخواهد رفت و حتماً با خبرنگاران خداحافظی خواهد کرد. هنوز معلوم نیست چند یکشنبه دیگر حمیدرضا آصفی سخنگوی وزارت خارجه را پشت تریبون سخنگویی آن اتاق کوچک که گنجایش تعداد بی‌شمار خبرنگاران داخلی و خارجی را ندارد خواهیم دید اما ما هم مانند حمیدرضا آصفی امیدواریم که تریبون سخنگویی وزارت خارجه در دولتی که تولد یک سالگی‌اش را ماه جاری جشن گرفته بدون سخنگو باقی نماند و این روند خوب ادامه یابد.

خداحافظی جنتی

اکبر منتجبی

خبرساز علی‌اکبر ناطق‌نوری روایت می‌کند در سال‌های مبارزه و حدود سال‌های ۵۶-۵۵ که مبارزات به اوج خود رسیده بود، از سوی آیت‌الله بهشتی مامور شد به یکی از کشورهای منطقه برود تا با دیگر مبارزین ملاقاتی انجام دهد. قرار بود کمک مالی رد و بدل شود. ناطق‌نوری نمی‌دانست که طرف مقابل او کیست. دکتر بهشتی، جوان گمنامی را به او معرفی کرده بود و گفته بود که به منزل فلانی که بروی، او به ملاقاتت می‌آید. نام جوان مستعار بود. ناطق به کویت که رفت در منزل دوست خود سکنی گزید. مدتی بعد جوان گمنام آمد چفیه بسته بود و شناخته نمی‌شد. ناطق‌نوری را به اسم صدا کرد. ناطق که بلند شد، جوان چفیه‌اش را باز کرد و از سر و صورت برداشت، لبخند بر لبان ناطق نشست. جوان را به شوق در آغوش گرفت. او علی جنتی فرزند آیت‌الله احمد جنتی بود.

اکنون علی جنتی معاون سیاسی وزارت کشور که از دوستان قدیمی مصطفی پورمحمدی وزیر کشور ایران محسوب می‌شود، خبر رفتن خود از وزارت کشور و اعزام به سفارت کویت را پس از چهار ماه شایعه‌سازی، تایید می‌کند. او در گفت‌وگو با بخش خبری ساعت ۲۰/۳۰ شبکه دوم تلویزیون ایران اعلام کرد که کارهای مقدماتی برای اعزامش به کویت فراهم شده و به زودی به این کشور می‌رود. از حدود چهار ماه پیش پایگاه‌های خبری اینترنتی در اخبار ویژه خود، خبر از برکناری علی جنتی از معاونت سیاسی وزارت کشور می‌دادند. حتی یک‌بار روزنامه کیهان نیز به نقل از وزیر کشور خبر از جابه‌جایی او داد. اخبار مختلف حاکی از آن بود که وزیر کشور تحت فشارهای مختلف است تا دوست دیرین خود را از این وزارتخانه دور کند. موافقین برکناری علی جنتی در دفاع از این رفتار اظهار می‌داشتند که آیت‌الله جنتی دبیر شورای نگهبان است و پسر رئیس اجرایی انتخابات. در نتیجه این ذهنیت ایجاد می‌شود که داستان برگزاری انتخابات در ایران، به دست یک خانواده افتاده است لذا جنتی باید از این سمت کنار برود. مخالفین برکناری جنتی نیز خواهان ماندگاری او در این پست بودند و او را عاملی می‌دانستند که می‌تواند سلایق مختلف سیاسی را در نظر بگیرد و انتخابات را حداقل در اجرا، آزادانه برگزار کند. آنان یادآور می‌شدند که علی جنتی به هاشمی رفسنجانی نزدیک است و از افکار او حمایت می‌کند. به همین دلیل، مخالفان او به وزیر کشور فشار وارد می‌کنند تا او را برکنار کند. وزیر کشور نیز گویا از ابتدا مخالف این امر بود و از او حمایت‌های شدیدی کرده بود اما از قرار معلوم باید می‌پذیرفت که معاون و هم‌دوره قدیمی خود را از دست بدهد. به همین جهت با موافقت او، بلافاصله اقدامات لازم برای اعزام او به کویت فراهم شد. کویت با نام علی جنتی عجین است. چه سال‌های مبارزه، چه دوران سازندگی و چه در وضعیت جدید. علی جنتی نام آشنایی برای ساکنان قدیمی ایران در این کشور است. او گرچه همواره زیر سایه نام پدر قرار گرفته، اما توانسته با نگاه دیگری که خلاف جهت‌گیری‌های سیاسی پدر است، در ادوار مختلف تاریخ انقلاب نقش‌آفرین باشد. جنتی که از همدوره‌ای‌های مصطفی پورمحمدی در مدرسه حقانی قم است، از دوستان محمد منتظری بود. حدود سال ۵۹ بود که جنتی به استان خوزستان رفت و ریاست سازمان صدا و سیمای این استان را برعهده گرفت. سال ۶۳ استاندار همین استان شد و سپس به استانداری خراسان رفت و پس از تشکیل دولت اصلاحات به کویت رفت و سفیر ایران در این کشور شد. بدین‌ترتیب حدود یک سال پس از تشکیل دولت نهم و در آستانه برگزاری دو انتخابات مهم خبرگان رهبری و شوراهای شهر و روستا، سکاندار برگزاری انتخابات تغییر می‌کند. اکنون از هاشمی‌ثمره، دکتر ذبیحی و رحمانی فضلی سخن به میان می‌آید. هاشمی‌ثمره مشاور عالی رئیس جمهور محمود احمدی‌نژاد است که سایه به سایه او در مراسم‌ها و دیدارها و جلسات حضور دارد. رحمانی فضلی معاون علی لاریجانی دبیر شورای عالی امنیت ملی است و دکتر ذبیحی مشاور نیروی انسانی رئیس جمهور و مسئول کمیته امور استان‌های ستاد مردمی حمایت از احمدی‌نژاد در دوران تبلیغات انتخاباتی بود.

سهم زنان در احزاب سیاسی

پروین بختیارنژاد

نگاه زنانه از سال‌هایی که سازمان‌های مخفی چریکی در سراسر جهان یکی پس از دیگری به حاشیه رویارویی با حکومت‌ها رفتند و جای خود را به احزاب دادند، از زمانی که حداقلی از دموکراسی و روابط دموکراتیک بین دولت‌ها و ملت‌ها برقرار شد و آن دو شیوه‌های گفت‌وگو، تعامل و حتی رقابت و نه تخاصم با یکدیگر را یاد گرفتند، نهادهای مدنی یکی پس از دیگری متولد شدند. نهادهای مدنی در جهان متولد شدند تا از حقوق شهروندانی که به عنوان یک فرد، توان رویارویی و گرفتن حقوق خود را از دولت‌های مقتدر ندارند، دفاع کنند. چرا که فرد رها شده در دنیای صنعتی مدرن دیگر از حمایت نهادهای سنتی برخوردار نیست. لذا در پناه نهادهای مدرن از حقوق خود بهره‌مند می‌شود و می‌تواند آزادانه زندگی کند. در کشور ما از آنجایی که هنوز دولت‌ها، هنوز سیستم حزبی را با شاکله‌ای که در کشورهای توسعه‌یافته شکل گرفته، به رسمیت نشناخته‌اند. همه می‌دانیم که در سیستم حزبی، کشور با آن روش و برنامه‌ای اداره می‌شود که مردم بدان رای داده‌اند و احزاب و سایر نهادهای مدنی به عنوان دیده‌بانانی از سوی مردم، عملکرد حوزه‌های مختلف نهاد قدرت را زیر ذره‌بین می‌گیرند. تاکنون که شرایط برای تشکیل احزاب متعدد پیش نیامده، اما جریانات سیاسی مختلفی در کشور وجود دارند ولی نمی‌توان از آنها به عنوان احزاب رسمی کشور یاد کرد. اما در این میان سهم زنان در فعالیت‌های حزبی چگونه است؟ احزاب و جریانات سیاسی تا چه میزان توانسته‌اند براساس روابط دموکراتیک در کنار زنان به فعالیت بپردازند؟ احزاب و جریانات سیاسی چه سهمی برای مدیریت ارشد زنان عضو خود قائل هستند؟ حزب مشارکت در روزهای گذشته سهم ۳۰ درصدی زنان را در حزب خود، توسط برخی اعضا به نقد کشیده و این سهم ناچیز را باعث یأس و کاهش اعضای زن خود دانسته و به ریشه‌یابی آن پرداخته است. اما در سایر جریانات روشنفکری، به حضور زنان به صورت نمادین و با تعداد اندک اکتفا کرده‌اند و این قناعت برخی احزاب روشنفکری از جمله پرسش‌هایی است که ذهن هر کسی را می‌تواند به خود مشغول سازد. به هر ترتیب وجود روابط غیردموکراتیک، نگاه‌های از بالا به پایین، تعداد اندک زنان در احزاب و غایب بودن آنها در مرکزیت احزاب جریانات سیاسی از نکات مهمی است که نیاز به آسیب‌شناسی جدی و نقد درونی جریانات سیاسی دارد. در کنار همه این کاستی‌ها، گهگاه شاهد عزمی جدی از طرف زنان برای تشکیل احزابی یکپارچه از میان آنان هستیم و در این سه دهه پس از انقلاب نیز کم و بیش شاهد شکل‌گیری چنین احزابی که اعضا و شورای مرکزی آن تماماً از بین زنان است، بوده‌ایم. شاید این زنان برای فرار از نگاه‌های مردسالارانه و رویه‌های غیردموکراتیک نسبت به زنان، اقدام به تشکیل احزاب زنانه کرده‌اند که البته مصون از نفوذ پدرخوانده‌ها و حضور نامحسوس آنها نبوده، اما آنچه که رویه غالب فعالیت‌های حزبی در سراسر جهان است، این است که افراد اعم از زن و مرد براساس روش‌های دموکراتیک در کنار هم و حول یک استراتژی واحد با آرمان‌ها و برنامه‌های مشخص در کنار هم فعالیت می‌کنند. هرچند که حضور احزاب زنانه در برخی از کشورها مانند ایرلند شمالی، ایسلند و یونان دیده می‌شود، اما آنچه که درخصوص کشور ما حائزاهمیت است و باید بدان تامل کرد و از طرح و نقد آن فرار نکرد، همان برقراری شیوه‌های دموکراتیک در انجام کار حزبی است. مردان سیاسی شاید روزگاری زنان را به دلیل کم‌سوادی، حضور اندک اجتماعی و فعالیت کم سیاسی مجبور به تبعیت از خود می‌کردند، اما حالا که زنان در عرصه علم و حضور اجتماعی و سیاسی مردان را در مجامع دانشگاهی جا گذاشته‌اند، حضور خود را در عرصه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی به اندیشه مردانه جامعه ما تحمیل کرده‌اند. پس در شرایط کنونی برای پس زدن زنان در جریانات سیاسی و احزاب چه دلیلی می‌تواند وجود داشته باشد؟

سیاست انگلستان در اسرائیل

طاهر احمدزاده

پرونده در این ایام که خلق فلسطین تحت فشار بی‌رحمانه ارتش رژیم اسرائیل قرار دارد، به نظر راقم این سطور، لازم است مروری مجدد بر سابقه و اهداف نهان و آشکار تشکیل آن رژیم به عمل آید. آن‌گاه که جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ میلادی) آغاز شد، رهبری جهان سرمایه‌داری با انگلستان بود، همچنان‌که بعد از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵-۱۹۳۹). سپس انگلستان رهبری جهان سرمایه‌داری را به عهده آمریکا گذاشت که تا به امروز ادامه دارد. در جنگ جهانی اول، یهودیان ثروتمند جهان که عمدتاً در آمریکا و اروپا و نیز آلمان بودند، کمک‌های مالی فراوانی به انگلستان کردند و متقابلاً از انگلستان تشکیل دولتی را به نام اسرائیل در سرزمین فلسطین خواستار شدند. در رابطه با این معامله بود که در سال ۱۹۱۷ (سال سوم جنگ) وزیر خارجه انگلستان، لرد بالفور، با صدور اعلامیه‌ای، تشکیل دولت اسرائیل را در آینده رسماً به یهودیان جهان اعلام کرد که در تاریخ با نام اعلامیه بالفور ثبت شد. اما در این اعلامیه از سرزمین فلسطین نام برده نشد، زیرا این سرزمین در آن موقع در اختیار دولت عثمانی (متحد آلمان در جنگ جهانی اول) بود. اندک زمانی بعد از صدور اعلامیه بالفور، با انقلاب سوسیالیستی به رهبری لنین در اکتبر ۱۹۱۷ رژیم سلطنتی روسیه(هم‌پیمان دولت انگلستان در جنگ جهانی اول)، سرنگون شد؛ که خبرنگار آمریکایی مقیم مسکو آن سرنگونی را در کتاب خود تحت عنوان «ده‌روزی که جهان را به لرزه انداخت» یاد کرد. در این وضعیت، انگلستان در سمت رهبری جهان سرمایه‌داری و به منظور پاسداری از آن در قبال انقلاب اکتبر بدین‌گونه چاره‌اندیشی کرد: انقلاب اکتبر را، از مرز مستعمره خود (هندوستان در شرق آسیا) تا دریای بالتیک در شمال اروپا و با ایجاد نظام‌های فاشیستی در محاصره قرار داد تا ضمن وابستگی مطلق به جهان سرمایه‌داری، اصلاحات روبنایی چشمگیری انجام دهند و در دو کشور ایران و ترکیه مردمشان را حتی در لباس پوشیدن و کلاه بر سر گذاشتن مدرنیزه کنند تا از گرایش احتمالی به انقلاب اکتبر مصون بمانند و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۸ رضاخان در ایران و حکومت نظامیان ترکیه در راستای این برنامه به‌وجود آمد. اما آلمان موطن مارکس و فلسفه مارکسیسم او (کاپیتال) همسایه انقلاب اکتبر مهمترین و حساس‌ترین حلقه کمربند آهنین به‌حساب می‌آمد و پیش از هر حلقه دیگر این کمربند برای یک انقلاب مارکسیستی مشابه انقلاب اکتبر زمینه داشت تا آنجا که تروتسکی به لنین توصیه کرده بود که حمایت فوری و مستقیم خود را برای یک انقلاب مارکسیستی متوجه آلمان کند. اما لنین صلاح ندید و به گونه دیگر و به‌منظور تثبیت انقلاب و به رسمیت شناختن آن از سوی رهبر جهان سرمایه‌داری، با انگلستان به توافق رسید: «انگلیس دولت انقلابی شوروی را به رسمیت شناخت و متقابلاً شوروی ارتش سرخ را که در تعقیب باقی‌مانده ارتش تزاری وارد ایران شده و تا رشت پیش آمده بود، از ایران خارج کرد و پیمان ۱۹۲۰ منعقد شد.» که در این پیمان گفته شده بود طرفین ارتشی در ایران نداشته باشند و ایران بی‌طرف باشد و اگر هریک این تعهد را نقض کنند طرف دیگر نیز حق دارد ارتش خود را وارد ایران کند به‌همین دلیل بود که در جنگ دوم جهانی، زمانی که هرسه کشور شوروی و انگلیس و آمریکا ارتش خود را وارد ایران کردند، متعهد شدند که در پایان جنگ هر سه کشور ارتش خود را از ایران خارج کنند. لکن نمی‌توان شک کرد که جهان سرمایه‌داری به رهبری انگلستان و در راستای پروژه کمربند آهنین برای ایجاد و تقویت یک نظام شدیداً فاشیستی در آلمان که به ظهور هیتلر منجر شد، دستی نداشته است!! و راه را بر آن نگشوده باشد! و ورود آلمان در دوره رضاخان به اقتصاد ایران (از جمله در احداث راه‌آهن سراسری، سیلوها و ایستگاه راه‌آهن تهران حتی با آرم ضدیهود در سقف آن) نشانه روشنی بر اثبات این مدعا است. اما احساسات ضدیهود در آلمان و فجایع مترتب بر آن چرا و چگونه پدید آمد؟ ملت آلمان به درستی می‌دانست و با صدور اعلامیه بالفور یقین حاصل کرد که کمک‌های مالی یهودیان ثروتمند جهان از جمله در آلمان، موجبات شکست خفت‌آفرین آنان را در جنگ جهانی اول فراهم کرد و متعاقباً این ملت در کنفرانس صلح وین به شدت مورد تحقیر قرار گرفت و بخشی از خاک آلمان ضمیمه کشورهای همجوار گردید؛ بنابراین بذر احساسات ضد یهود در ضمیر ناخودآگاه مردم غیور آلمان افشانده شد و هیتلر حساب شده بر روی این موج سوار گردید و ملت آلمان را بسیج کرد. حال آنکه قبل از جنگ جهانی اول، یهودیان آلمان و دیگر کشورهای اروپایی و کشورهای اسلامی در کنار مسلمانان و مسیحیان در کمال امنیت زندگی می‌کردند بالاخص در سرزمین فلسطین اصلاً احساسات ضدیهودی وجود نداشت و معتقدات آنان به عنوان یکی از ادیان توحیدی مورد احترام بود. با توجه به این نکات است که یقین حاصل می‌شود هدف انگلستان از صدور اعلامیه بالفور منحصر به دادن پاداش به کمک‌های مالی یهودیان ثروتمند نبود بلکه هدف مهمتری را تعقیب می‌کرد و آن مقابله با موج بیداری مسلمانان با ظهور سیدجمال‌الدین اسدآبادی در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی و قبل از انقلاب مشروطه در ۱۲۸۵ شمسی بود. سیدجمال‌الدین اسدآبادی یک شخصیت روحانی حوزوی بود و به خوبی می‌دانست که مسلمانان در سرتاسر کشور اسلامی هر روزه پنج بار رو به قبله می‌ایستند و نماز می‌گزارند، ماه رمضان روزه می‌گیرند، به حج می‌روند، بر گرد کعبه می‌چرخند و به حجرالاسود تبرکاً دست می‌کشند اما در انحطاط و عقب‌ماندگی و خواب غفلت فرو رفته‌اند و استعمار برای آنان لالایی با محتوای اسلام ارتجاعی می‌گوید تا همچنان در انحطاط و عقب‌ماندگی و خواب غفلت باقی بمانند و به راحتی و آسانی منابع و ثروت‌هایشان را غارت کند. به یاد دارم که رهبر فقید انقلاب در یکی از سخنرانی‌های خود داستانی را نقل کرد: «سفیر جدیدی از انگلستان به کشور عراق آمده مشغول رتق و فتق امور بود. ظهر شده بود و از ماذنه‌ها فریاد اذان در سفارت طنین انداخت. سفیر هراسان شد که نکند جمعیت انبوهی به خیابان آمده و جلو سفارت گرد آمده و علیه انگلستان شعار می‌دهند و لذا با نگرانی از همکارانش در سفارت توضیح خواست. همکاران توضیح دادند نگران نباشید، ظهر شده وقت اذان است. پرسید: اذان چیست، پاسخ دادند می‌گویند خدا یکی است و دو نیست و محمد رسول خدا است سفیر گفت: آیا به منافع و موقعیت ما صدمه‌ای ندارد؟ گفتند نه. خیالتان آسوده باشد و نگرانی سفیر برطرف شد!!» رسالت آگاه‌کردن و بیدار شدن مسلمانان از سوی سیدجمال‌الدین با عکس‌العمل حکومت‌های ارتجاعی و استبدادی منطقه مواجه شد. در ایران به دستور ناصرالدین‌شاه او را توقیف و به صورت وهن‌آوری تبعید کردند، در عثمانی، دژ ارتجاعی دیگر، ابتدا و به ظاهر از او با تجلیل استقبال شد اما تحت‌نظر بود تا به حاکمیت ایران غیرمستقیم پیام دهد که دشمن شما در اختیار ما است. در مناسبات فیمابین از حکومت ایران امتیاز بگیرد و نهایتاً سیدجمال در عثمانی به طور مشکوکی جان سپرد. این سخن از او پس از مراجعت از فرانسه به ایران به یادگار مانده است! «در آنجا مسلمان ندیدم اما از اسلام نشانه‌ها دیدم اما در کشورهای اسلامی مسلمان فراوان دیدم اما اسلام را ندیدم.» (نقل به مضمون) اکنون در رابطه با هدف مهم‌تری که انگلستان رهبر جهان سرمایه‌داری از تاسیس دولت اسرائیل داشت و فوقاً به آن اشاره شد توجه فرمائید: لردکرزن وزیر مستعمرات انگلستان همزمان با ظهور سیدجمال‌الدین و امواج بیداری در جهان اسلام در مجلس عوام به قرآن اشاره کرد و گفت: «اگر این قرآن بر جوامع اسلامی الهام‌بخش و حاکم باشد، انگلستان با مشکلات خطیری مواجه خواهد گردید.» (نقل به مضمون) آیا منظور وزیر مستعمرات این بود که باید قرآن را از میان مسلمانان جمع‌آوری کرد؟ ابداً. مگر قرآن در چاپخانه‌های بمبئی مستعمره آن روز انگلستان به زیبایی چاپ نمی‌شد و به سرتاسر کشورهای اسلامی صادر نمی‌گردید؟! بر سر سفره‌های عقد عروسان و قبر مردگان و الواح قارئان خوش‌صوت تجویددان!!... جلوه نمی‌کرد!؟ آری چنین بود. پس منظور وزیر مستعمرات از آن سخنان چه بود؟! بسیار روشن است که منظور محتوای پیام قرآن بود که به طاق نسیان سپرده شده بود. تا آنجا که رسول خدا در قرآن به نزد خدا شکوه می‌برد: «بار خدایا- این مردم از قرآن فاصله گرفته و آن را به کناری نهاده‌اند آیه ۳۰-۲۵» و نیز علی مظلوم در نهج‌البلاغه می‌گوید: «پیش‌بینی می‌کنم که از قرآن به جز لفظی و از اسلام به جز رسمی باقی نمی‌ماند.» پس از دیدگاه استعمار به درستی و حساب‌شده پیش‌بینی شده که در قلب خاورمیانه یعنی سرزمین فلسطین، باید پایگاهی مطمئن و تا دندان مسلح به انواع سلاح‌های پیشرفته به وجود آید تا چنانچه نهضتی ضداستعماری و امواجی از آگاهی پدید آید به وسیله این پایگاه (اسرائیل) سرکوب شود و نمونه‌های آن را دیدیم و شنیدیم که در سال ۱۹۵۶ پس از ملی شدن کانال سوئز و در سال ۱۹۶۷ ارتش تا دندان مسلح اسرائیل با حمایت انگلیس و آمریکا و دیگر شرکای آنها به مصر دوران جمال عبدالناصر و به سرزمین باقی‌مانده در دست اعراب مسلمان در سرزمین فلسطین از هوا و زمین و دریا حمله شد که تبعات آن امروز بیش از هر وقت دامنگیر مسلمانان فلسطین شده و افکار عمومی جهان را جریحه‌دار ساخته است. در پایان این مقال بد نیست اگر مروری داشته باشیم به اختصار از صدور اعلامیه بالفور در ۱۹۱۷ تا رسمیت یافتن دولت اسرائیل به وسیله سازمان ملل متحد در ۱۹۴۹، آن زمانی که سرزمین فلسطین، تحت اشغال ارتش انگلستان قرار گرفت و افرادی به ظاهر مسلمان ولی در نهان با ماموریت از جانب یهودیان به خریدن اراضی اعراب و سپس فروش آن به یهودیان ساکن فلسطین دست به کار شدند ازجمله سیدضیاءالدین طباطبایی که پس از کودتای سوم اسفند ۹۸ و حکومت ۱۰۰ روزه که ماموریت خود از جانب انگلستان را در ایران خاتمه یافته تلقی کرد، برای انجام ماموریت دیگر راهی سرزمین فلسطین شد، نامبرده به عنوان یک مسلمان به کار خرید زمین از مسلمانان و فروختن به یهودیان مشغول شد. پس از آن یهودیان ساکن قبلی و مهاجران بعدی با اشاره و کمک غیرمستقیم ارتش انگلستان برنامه اشغال تدریجی سرزمین فلسطین را آغاز کردند و مسلمانان عرب را با تهدید به وسیله اسلحه از خانه و کاشانه خود بیرون می‌کردند و هرگاه از ناحیه مسلمانان عرب مقاومتی صورت می‌گرفت ارتش به ظاهر بی‌طرف انگلیس!! دخالت می‌کرد و کار را به سود یهودیان خاتمه می‌داد. به این ترتیب پول و اسلحه از سوی سرمایه‌داران یهودی جهان همراه با سیل مهاجرت به سوی منطقه اشغالی سرازیر شد و این روند ادامه یافت، تا اینکه پس از خاتمه جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ و تشکیل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۹ میلادی برابر ۱۳۲۸ شمسی دولت اسرائیل رسماً و علناً و به اصطلاح قانونی پا به عرصه وجود گذاشت.

موضوع هفته

هشدار در میانه بحران

ایرج جمشیدی

در شرایطی که بحران خاورمیانه اوج گرفته و توجه فراوان رسانه‌های بین‌المللی و داخلی را به خود جلب کرده است، اتفاقاتی در مجلس ایران رخ داد که موجب شد تا حدودی اخبار حملات اسرائیل به حزب‌الله لبنان را تحت تاثیر قرار دهد.

۱- در اولین تحول، علاءالدین بروجردی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس که از نمایندگان شاخص به شمار می‌آید به صورت تلویحی از آمادگی ایران برای خروج از ان‌پی‌تی سخن به میان آورد. این سخنان بلافاصله جایگاه مهمی در رسانه‌های خبری بین‌المللی پیدا کرد. بروجردی هشدار داد مجلس آماده است در صورت صدور قطعنامه علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد بحث خروج از ان‌پی‌تی را پیگیری کند. وی فضای مجلس را برای تصویب تعلیق عضویت ایران در پیمان بین‌المللی منع تکثیر و تولید سلاح‌های هسته‌ای (ان‌پی‌تی) مناسب دانست و گفت: اگر ایران از حق داشتن غنی‌سازی اورانیوم محروم شود، عضویت در ان‌پی‌تی بی‌معناست. معمولاً بروجردی به عنوان نماینده مجلس در جلسات شورای عالی امنیت ملی شرکت می‌کند و از نزدیکان علی لاریجانی دبیر شورای عالی امنیت ملی و مسئول اصلی پرونده هسته‌ای ایران به شمار می‌آید. روابط لاریجانی و بروجردی تا آن حد نزدیک و دوستانه است که لاریجانی در جریان کاندیداتوری‌اش برای انتخابات ریاست‌جمهوری ترجیح داد ریاست ستاد انتخاباتی‌اش را به بروجردی بدهد. گفته می‌شد لاریجانی قصد داشت در صورت پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری، بروجردی را نامزد وزارت خارجه کند. امری که اگرچه رخ نداد اما نشان از اعتماد دبیر شورای عالی امنیت ملی به رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس دارد. البته مسئله دیگری که به اهمیت سخنان بروجردی می‌افزاید، موضع پیشین این نماینده مجلس در دفاع از تداوم حضور ایران در ان‌پی‌تی بود. زمانی که مجلس هفتم با اکثریت اصولگرا روی کار آمد براساس فضایی که آن زمان ایجاد شده بود شعار خروج از ان‌پی‌تی را سر دادند و حتی در این زمینه طرحی نیز تدوین شد اما با اقداماتی که در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس و با محوریت بروجردی به عنوان رئیس این کمیسیون به عمل آمد طرح خروج از ان‌پی‌تی به طرح الزام دولت به دستیابی به فناوری هسته‌ای صلح‌آمیز تبدیل شد و یک سال بعد نیز طرح دیگری در همین کمیسیون تدوین و سپس در صحن علنی مجلس به تصویب رسید. این دو قانون با محوریت کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس نهایی شد و علاءالدین بروجردی هم نقش خاصی را بر عهده داشت. نکته قابل توجه اینکه تاکنون بروجردی از مسئله خروج ایران از ان‌پی‌تی نه تنها سخنی به میان نیاورده بلکه هرگاه مباحثی در این زمینه مطرح می‌شد بلافاصله آن را تکذیب یا اصلاح می‌کرد تا از آثار چنین اظهاراتی بر روند گفت‌وگوهای هسته‌ای بکاهد. اما اینک بروجردی به عنوان یک عضو شورای عالی امنیت ملی شرایط خروج ایران از ان‌پی‌تی را مطرح کرده است. شاید به همین دلایل است که رسانه‌های خارجی به سخنان تازه رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ایران اهمیت زیادی دادند. زیرا این اولین موضع‌گیری یک مقام ایرانی درباره خروج ایران از ان‌پی‌تی بعد از اجلاس گروه هشت در شهر سن‌پترزبورگ روسیه به شمار می‌آید.

۲- الیاس نادران نماینده تهران و عضو ائتلاف آبادگران در تازه‌ترین موضع‌گیری خود برخی مطبوعات را بدون ذکر نام به حمایت از اسرائیل متهم کرد. وی در نطق پیش از دستور خود در جلسه علنی روز چهارشنبه مجلس گفت: برخی رسانه‌های داخلی نقش وکیل مدافع رژیم صهیونیستی را بر عهده گرفته‌اند و جنایات اخیر رژیم صهیونیستی را دفاع مشروع از خود می‌دانند. وی گفت: قلم‌های مزدور از رافت اسلامی سوءاستفاده می‌کنند. گفتنی است او در سال ۱۳۸۳ یعنی زمانی که عزم آبادگران مجلس هفتم برای عزل خرم وزیر راه خاتمی مسجل و استیضاح وی جدی شد، نادران از نحوه تیتر زدن روزنامه ایران در دفاع از خرم انتقاد کرد. روزنامه ایران به عنوان روزنامه دولت که در اختیار اصلاح‌طلبان بود از تیتر «نقشه راه استیضاح وزیر راه» استفاده کرد. بلافاصله آبادگران و در راس آنان الیاس نادران این تیتر را اینگونه تعبیر کردند که روزنامه دولت به آنان اتهام اسرائیلی بودن زده است. وی در جلسه استیضاح احمد خرم وزیر راه خاتمی اعلام کرد طرح تحقیق و تفحصی کوچولو از خبرگزاری ایرانا و روزنامه ایران را ارائه خواهد کرد. از دیدگاه الیاس نادران به‌کارگیری تیتر یک نقشه راه استیضاح خرم به معنای وارد کردن اتهام اسرائیلی بودن به استیضاح‌کنندگان وزیر راه بود. نادران در همان جلسه گفت، نقشه راه همان سیاست خاورمیانه‌ای جدید آمریکا و اسرائیل است و به کار بردن این عبارت برای استیضاح وزیر راه به معنای اتهام به اصولگرایان است. در حالی که مدیران روزنامه ایران از نگاه بدبینانه به یک تیتر ابراز شگفتی می‌کردند اما نادران همچنان بر موضع خود اصرار می‌کرد.

آگهی مناقصه عمومی شماره ۸۵/۱۱۳

مناقصه گذار: شرکت سهامی برق منطقه‌ای سیستان و بلوچستان

موضوع مناقصه: خرید اقلام ذیل

۱- کت اوت ۲۰ کیلوولت سرامیکی ۲۰۰ سری

۲- کت اوت فیوز ۳۳ کیلوولت سیلیکونی ۲۰۰ سری

۳- کت اوت فیوز ۲۰ کیلوولت سیلیکونی ۲۰۰ سری

۴- دسته کت اوت ارت ۲۰ کیلوولت ۵۰۰ عدد

تاریخ فروش اسناد: ۸۵/۵/۴ لغایت ۸۵/۵/۱۴

محل فروش اسناد:

الف) تهران، میدان ونک، خیابان برزیل، ساختمان شهید عباسپور، طبقه اول، نمایندگی برق سیستان و بلوچستان. تلفن: ۶۷-۸۸۶۷۶۰۶۷

ب) زاهدان، خیابان دانشگاه، شرکت سهامی برق منطق